

به نام خداوند جان و خرد





# فلسفه برنارد مندویل

دکتر علی حقی



۱۶۷۰-۱۷۳۳

سرشناسنامه	حقی، علی، ۱۳۳۸ -
عنوان و نام پدیدآورنده	فلسفه برنارد مندویل / علی حقی .
مشخصات نشر	مشهد، نشر فلسفه علم، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	۵۰ ص رقیعی .
شابک	۲-۶۱-۹۷۷۲-۶۰۰-۹۷۸ / ۶۵۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	قیبا
موضوع	مندویل، برنارد، ۱۶۷۰-۱۷۳۳ - نقد و تفسیر
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ ف ۸ ج ۷ / B ۴۰۲۷
رده بندی دیویی	۱۹۹/۴۹۲
شماره کتاب شناسی ملی	۴۷۸۴۷۸۹

#### فلسفه برنارد مندویل

دکتر علی حقی  
ویراستار و مدیر اجرایی: سید خلیل حسینی عطار  
حروفچینی و صفحه آرایی: واژگان خرد / محمدی  
چاپ و لیتوگرافی: چاپ آسمان  
چاپ اول: ۱۳۹۶ - ۱۰۰۰ نسخه رقیعی ۶۵۰۰ تومان  
شابک: ۲-۶۱-۹۷۷۲-۶۰۰-۹۷۸

آدرس: مشهد/ سناباد ۵۲ / پلاک ۶۱ طبقه دوم تلفن: ۳۸۴۳۵۹۰۱  
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.



## فهرست

۷	درآمد
۸	زندگی نامه
۹	آثار مندویل
۱۳	فصول دیگر کتاب [کندوی زنبورها]
۱۴	شعر کندو
۴۰	أدم اسمیت
۳۴	نوشته‌های متأخر
۳۶	موافقان مندویل
۴۶	مخالفان مندویل
۴۹	مأخذ

هم‌چنین هر کاسبی اندر دکان  
بهر خود کوشد نه اصلاح جهان  
مولوی

## در آمد

برنارد مندویل (۱۷۳۳ - ۱۶۷۰) نظریه‌پرداز اجتماعی که در لندن به طبابت پرداخت، اگرچه در خارج انگلستان به دنیا آمد و در آن جا تحصیل کرد. او از نسبت فعالیت فردی با پیامدهای اجتماعی تحقیقات مهمی کرد و به منافی توجه کرد که از تقسیم کار عاید می‌شود. او دل بسته منافع اجتماعی از رهگذر منفعت شخصی و بهره و سود بود. او از پیامدهای ناخواسته فعل فردی در جریان اجتماعی توصیفی به دست داد که بعداً به طور اخص با کتاب آدم اسمیت و اندیشه‌های او نزاعی شد.

سوء شهرت او در میان معاصرانش ناشی از بی‌اعتباری خوی و خصلت‌ها و نگرش‌های اخلاقی او بود. چون او از ارتقای درجه منفعت اجتماعی سخت هواداری کرد و در کتاب افسانه زنبورها این رأی را در میان آورد که «رذایل فردی، حسنت جمعی‌اند» که معنای آن این است که «رذایل» به‌طور خاص خصال هستند که با آزمندی و زیادت طلبی و رقابت جویی برانگیزاننده حسادت منبعث می‌شوند و همین‌ها موتور فعالیت اجتماعی‌اند.

## زندگی نامه

برنارد مندویل (حدود ۱۷۳۳ - ۱۶۷۰) طبیب و طنزپرداز و اخلاق‌گرا در روتردام هلند به دنیا آمد و در ۲۰ نوامبر ۱۶۷۰ غسل تعمید داده شد. پدر و پدر بزرگ و تبارش جمله‌گی پزشکان نامداری بودند. نام خانوادگی او «دومانتدویل» بود، ولی در سال‌های بعد، پیشوند «de» از نام فامیلی‌اش ساقط شد.

در مدرسهٔ اراسمین در روتردام تحصیل کرد و سپس به دانشگاه لیدن رفت که در آنجا فلسفه و طب آموخت. در سال ۱۶۹۱ به درجهٔ دکتر در طب نایل شد. تخصص‌اش در طب عصب‌شناسی و اختلالات در دستگاه گوارش بود. به گفتهٔ او، تخصص‌اش، درمان «شور و هیجان‌اتِ مالیخولیایی و تشنج آفرین» بود. دکتر جانسون گفت: برای احرازِ درجهٔ عالی در طب، رساله‌ای دربارهٔ این امراض نوشت.

کمی بعد از احراز این درجه در طب، مندویل برای آموختن زبان انگلیسی، دیداری از لندن کرد و از این کشور و مردمش خیلی خوشش آمد و در آن دیار سکنی گزید. دربارهٔ زندگانی انگلیسی‌اش کم دانسته شده است، جز این‌که در آن دیار ازدواج کرد و صاحبِ دختر و پسری شد. در انگلستان به طبابت پرداخت و کامیابی‌اش به‌عنوان نویسنده بسی چشم‌گیر شد. زبان انگلیسی را نیک آموخت و در آن سرآمد شد. یک بار فرانکلین، مندویل را دید و دربارهٔ وی گزارشی داد «دوست و رفیقی کاملاً شوخ طبع و دلپذیر». سرانجام مندویل در هکنی انگلستان رخت به دربار باقی کشید (Elmer sprague)، نیز مقایسه کنید با (Scruton).



## آثار مندویل

### ۱. نگارش‌های اولیه

نخستین آثارش بعضی قصصی بودند که به تأسی از روش ساده و مانوس مسیو دولافونته (۱۷۰۳) نوشته شدند. بعداً همین‌ها در کتاب *ایزوپ ملبس* (۱۷۰۴) که خود مندویل نوشت، گسترش یافتند. سپس او داستان *کندی شاکی* را نوشت که عسل تولید کرد و در آن یادآور شد، زنبورها پیوسته شاکی بودند و غرولند می‌کردند؛ شکوة و شکایت آنان از رذایل و قصورهای جامعه‌شان بود، با وجود آن که از قدرت و مکنّت برخوردار بودند. آن‌ها فضیلت و صداقت را ستودند و بزرگ داشتند و از آن خرسند بودند و با همین خرسندی به افلاس کشیده شدند.

سپس مندویل روی به نوشتن *گفت‌وگویی زنانه* آورد که نامش *باکرة بی‌تقاب* (۱۷۰۹) بود و آن داستان «دوشیزه خانم کهن سالی بود» که به خواهرزاده‌اش علیه نوک‌رصفی و چاکرماپی ازدواج هشدار می‌دهد و توصیه می‌کند که اروپا را خطری تهدید می‌کند که لویی چهاردهم مقدمات آن را فراهم آورد. در سال‌های ۱۰ - ۱۷۰۹ سی و دو مقاله به تقلید از *تاتلر ریچارد استیل* نوشت.

مندویل ستایش استیل را از شأن والای طبیعت بشری و هواداری‌اش را از ادب اشرافیت کاذب، به بادِ سخره گرفت و یاد کرد که مردم‌آمیزی و کام‌روایی و تنعم بر رذیلت

و غرور و چاپلوسی مبتنی هستند. در این مقالات دعوی کرد زنان قابلیت دارند جمیع فضایل زنانه سنتی را کسب کنند که معطی نمونه‌ها و مصادیق تاریخی، انجیلی و رازورانه است (Goldsmith 1985).

## ۲. طبیعت بشری و اخلاق

داستان زنبورها یا رذایل شخصی حسناتِ جمعی‌اند (۱۷۱۴) شناخته شده‌ترین و معروف‌ترین کتابِ مندویل است.

در این کتاب کام‌یابی کند و مرهون رذایل فرد فرد زنبورهاست — یعنی آزمندی، خودخواهی، خودمحوری و غیره، به هنگام تولید مثل و ستیزه‌جویی جمعی آن‌ها. سپس وی با انطباق کندوی زنبورها با اجتماع انسان‌ها به این نتیجه رسید که ثروت و قدرت کشور نه متکی به فضایل شهروندان، بلکه به رذایل وابسته است که حکیمان اخلاقی احمو و ترشو ابلهانه آن را محکوم می‌کنند. کافی است تجسم کنید هرگاه سود جویی‌ها، خودخواهی‌ها خطاها و جنگ‌طلبی‌ها به پایان برسند، مردم بیش از نیاز خود نخورند، پوشاک خود را خود بسازند، یک دگر را فریب ندهند و آزار نرسانند، نزاع نکنند، بدهی خود را پردازند، تجمل را خوار بشمارند، به همسران خود وفادار باشند، جامعه بشری به چه سرنوشتی دچار خواهد آمد.

مسلماً نکاپو و فعالیت جامعه متوقف خواهد شد. با این توقف حقوق دانان از گرسنگی خواهند مرد. اگر مردم مواظب سلامتی خویش باشند، به امراض دچار نخواهند آمد و پزشکان بیکار و درمانده و فقیر می‌شوند. آنان در دفتر کار خود در انتظار بیمار روز را به شب خواهند آورد. موکاران ورشکست خواهند شد و میلیون‌ها افزارمند بیکار خواهند گشت و کسی به سربازی نخواهد رفت، دیگر به پلیس و قوای نظامی نیازی نخواهد بود. به قاضی و دادگاه حاجت نیست. و اصناف و حرفه‌های دیگر به تدریج متروک و تعطیل خواهند شد. در این صورت، بیگانگان کشور را خواهند گرفت و به اسارت خواهند کشید.

## دکتر علی حقی ۱۱

به نظر او حرص تولید و ایجاد وسایل سودمند، که انگیزش بخش به اختراع است، سازندگی کالا و تجارت را بر پا نگاه می‌دارد؛ در پناه ثروت هنگفت است که انسان دوستی و خلق آثار برجسته هنری امکان‌پذیر می‌شود. اخلاق‌گرایان، مردم را به ریاضت و بی‌نیازی خواندند، ولی مندویل آنان را به تجمل و برخورداری ترغیب کرد و گفت عشق به تجمل (یعنی دل بستگی به هر آن چه بیش از ضروریات اولیه زندگی است) ریشه و بنیاد تمدن و صنعت است. هرگاه از تجمل چشم‌پوشیم، به روزگار توحش باز خواهیم گشت (دورانت، ص ۸-۱۵۷).

نوشتن قصه زنبورها ۲۴ سال طول کشید. سرآغاز این قصه شعری ۴۳۳ مصرعی بود و نام اصلی آن «کندوی شاکی» بود. به این قطعه شعر، حملات بسیار تلخی شد و او تفصیل مشروحه به آن افزود و در طی سال‌ها از آن دفاع کرد که این در نهایت به نوشتن قصه زنبورها انجامید. او دریافت انگیزش آدمیان، حرص و طمع، اسراف و تبذیر، رشک و حسادت، غرور، فخر فروشی، بی‌آبرویی، سرافکنندگی، رفاه‌طلبی و تنعم است. این‌گونه شور و هیجان‌گوناگون، جامعه بشری را موزون می‌کند و اجتماع بشری از این رهگذر سامان می‌گیرد.

از نظر مندویل، این‌گونه ردایل امثال آزمندی و زیادت طلبی، موتور فعالیت اجتماعی اند (Iain Mclean). این کتاب که گسترش یافت، مندویل به اندیشه‌های اِرلِ سوم شافتری حمله سختی کرد.

در ذیل به آراء شافتری اشارت می‌شود. به گفته او «برای آن که آدمی براننده نام آفریده نیک یا فضیلت‌مند باشد، باید همه امیال و انفعالات و گرایش‌های ذهن و خوی خویش را فراخور و سازوار با خیر نوعش سازد.

ما ناگزیر نیستیم میان خود دوستی و نوع دوستی و میان خیر خود و پروای خیر همگانی، یکی را برگزینیم... اگر در آفریده‌ای بیشتر از اندازه معمول خود دوستی یا پروای خویش، پیدا شود که با مصلحت نوعی انسان یا مصلحت همگانی ناسازگار باشد، این

۱۲ فلسفه برنارد مندویل

همان خصلتی است که همه ما آن را خودخواهی می‌نامیم» (کاپلستون، صص ۵-۱۹۴، جلد ۵).

صورت‌نهایی این قصه در چاپ ششم (۱۷۲۹) مرگب از دو فصل بود؛  
۱. کندوکاوی در منشاء فضیلت اخلاقی که مشتمل بر ۲۲ ملاحظه بود. مانند تجمل،

غرور، خودخواهی و غیره

۲. جستاری در خیرخواهی و مکاتب خیرخواهی

## فصولِ دیگر کتاب

۱. کندوکاو دربارهٔ طبیعتِ جامعه

۲. دفاع از حقانیت کتاب علیه سوء استفاده‌ها.

این کتاب خشم قضات را برانگیخت، مخصوصاً که در آن این عبارت آمد «چندگفتار برای مبرهن ساختن این معنا که که رذایل انسانی .... گاه برای جامعهٔ مدنی مفید می‌افتد و لذا می‌تواند جای فضایل اخلاقی را بگیرند (Sprague, ibid).

## اینک شعر کندوی شاک‌ی یا پر شکوه

کندوی پُر شکوه: شیدان درستکار شدند  
کندویی بود فراخ، پُر از زنبور؛  
که همه در نعمت و آسایش زندگی می‌کردند  
معروف بود که اهل قانون‌اند و سلحشور،  
و به آنی سپاهی عظیم گرد می‌آورند؛  
این کندو را  
مهد کبیر علم و صنعت می‌دانستند  
بلهوس‌ترین و ناخشنودترین زنبوران نیز  
حکومتی بهتر سراغ نداشتند،  
آنان نه بردگان استبداد بودند،  
نه رعایای دموکراسی لجام‌گسیخته؛  
اما شاهانی داشتند که نمی‌توانستند خطا کنند،  
چون قانون قدرت‌شان را محدود کرده بود

زندگی این حشرات مانند آدمیان بود،  
هر چه ما می‌کنیم آنان نیز در مقیاسی کوچک انجام می‌دادند  
آن‌ها همان کاری را می‌کردند که در شهر انجام می‌شود،  
و آن چه وابسته به شمشیر یا رداست  
اما با این همه هنرها که زنبوران داشتند  
ولکن با دست و بال کوچک‌شان از برابر آدمیان می‌گریختند؛  
با این وصف، هر چه ما داریم،  
از ماشین و کارگر و کشتی و قلعه و سلاح و استادکار،  
تا حرفه و دانش و کارگاه یا ابزار،  
زنبوران شبیه‌اش را داشتند  
چون ما زبان‌شان را نمی‌دانیم،  
باید همه را با نام‌های خودمان بخوانیم  
از جمله دیگر چیزها که می‌خواستند،  
یکی هم تاس قمار است که زنبوران نداشتند؛  
اما از آن جا که شاهانی داشتند،  
و شاهانشان هم محافظانی داشتند،  
به درستی می‌توان نتیجه گرفت که آنان در پی سرگرمی بودند؛  
مگر هنگی از سربازان نشان دهید که چنین نکنند  
در این کندوی پر برکت، زنبوران بی‌شماری در هم می‌لولیدند؛  
اما کثرت‌شان سبب رونق بود؛  
میلیون‌ها زنبور می‌کوشیدند  
شہوت و بطالت به یکدیگر عرضه کنند؛  
در حالی که بی‌شماری کار می‌کردند،

۱۶ فلسفه برنارد مندویل

تا دیگران تباه کنند و به هدر دهند؛  
محصول کار نیمی از عالم را تأمین می‌کردند؛  
و باز هم کارکردشان زیاد بود و کارگر اندک  
تجارت در چنگ‌شان بود، سودهای کلان؛  
و بعضی دیگر محکوم بیل و داس بودند،  
و همه کارهای سخت و پرزحمت؛  
همان کارها که در آن بیچارگان محتاج، عرق‌ریزان،  
برای لقمه نانی، توان می‌فرسودند و دست و پای  
حال آن که جمعی دیگر در پی اسرار بودند،  
که چندی از مردم می‌آموختند؛  
که اندوخته‌ای نمی‌خواهد جز بی‌شرمی؛  
و بی‌صلیب و دعا هم می‌شود بدان پرداخت  
شیادی و طفیلی‌گری و قوادی و جیب‌بری،  
قمار و سکه‌زنی، جادوگری و شفابخشی،  
و با همه‌ی این حيله‌ها، به دشمنی، با کارهای رذیلانه،  
به زیرکی، از آن خود می‌کردند  
دست رنج همسایه‌ی خوش طینت بی‌پروای خویش را  
بدیشان شیاد می‌گفتند، اما این نام را رها کن،  
سخت کوشانِ کاری هم چنین بودند  
همه‌ی کسب‌ها و مقام‌ها دچار تقلب بودند،  
و پیشه‌ای خالی از فریب نبود  
و کیلان، که هنرشان از اساس  
ایجاد خصومت و تفرقه بود،



با هر نوع ثبت و سند مخالف بودند، تا فریبکاران  
راحت‌تر بتوانند املاک مورد اختلاف را بالا بکشند؛  
چون غیرقانونی نبود که مال کسی،  
بدون دادخواهی به رسمیت شناخته شود  
آنان عمداً دادرسی را به تأخیر می‌انداختند،  
تا حق الوکاله‌های کلان به چنگ آورند؛  
و در دفاع از انگیزه‌های شریانه،  
قانون را زیر و رو می‌کردند،  
همان‌طور که دزدان خانه‌ها و مغازه‌ها را واری می‌کنند،  
تا دریابند از کجا می‌توان راحت‌تر وارد شد  
پزشکان شهرت و مکنت را ارج می‌نهادند،  
بیش از سلامت بیماران نزار،  
یا مهارت‌شان: بزرگ‌ترین بخش آموخته‌هایشان،  
به جای آموختن قواعد طبابت،  
در انداختن نگاه‌های محزون و جدی بود و رفتاری بی‌احساس،  
و مجیز شنیدن از قابله و کشیش و دوا فروش،  
و هر آن که خدمتگزار است به وقت تولد و مرگ  
مهارت دیگرشان تحمل پرگویی‌های ایل و تبار مریض بود و  
شنیدن تجویزهای عمه خانم من؛  
با آن لبخند رسمی و دلجویی آن چنانی،  
از دیگر مهارت‌شان اخم کردن بر اهل خانه بود و  
تحمل ناز و ادای پرستاران،  
که از هر ناسزایی بدتر است

۱۸ فلسفه برنارد مندویل

و اما در میان کاهنان بی شمار ژوپیتز،  
که برای فرود آوردن رحمت استخدام شده بودند،  
معدودی فاضل بودند و سخن سنج،  
و هزاران جاهل و تندخو  
اما همه به گروهی پیوستند که در پنهان کردن  
کاهلی، شهوت، آز و کبر خود توانا بودند،  
آنان بدین صفات چنان مشهور بودند  
که خیاطان به دزدی و ملاحان به مستی  
بعضی با چهره‌ی تکیده و لباسی مندرس،  
زاهدانه برای قرص نان روزانه دعا می‌کردند،  
گیرم منظورشان خوانی پر زنعمت بود،  
هر چند بیش از آن نصیبی نمی‌بردند؛  
و درحالی‌که این رنجبران مقدس گرسنگی می‌کشیدند،  
مخدومان‌شان، آن کاهلان اعظم،  
غرق آسایش بودند و  
برق ثروت و سلامت از چهره‌شان می‌بارید  
سربازان، که مجبور به جنگیدن بودند،  
اگر جان به در می‌بردند، قرین افتخار می‌شدند؛  
هر چند بعضی از خونریزی گریزان بودند،  
و قطع عضو، جزای گریختن بود  
سرداران شجاع‌شان، بعضی با دشمن می‌جنگیدند،  
و بعضی که در هنگامه‌ی نبرد همواره در صف اول بودند؛  
پا از دست دادند، سپس دست‌شان؛

تا به کل علیل شدند کنارشان نهادند،  
تا با نیمی از دست مزدشان عمر به سر برند  
بودند کسانی که هرگز وارد معرکه نشدند،  
و به ازای در خانه ماندن، دست مزدی مضاعف ستاندند  
شاهان خادمانی داشتند؛ اما وزیران شان  
دغل باز فریب شان می دادند؛  
بسیاری را که برای رفاهشان به بردگی برده بودند  
اندوخته های بسیار سگه های نقره شان را دزدیدند  
مقرری ناچیز بود و زندگی شان با شکوه،  
ولی لاف شرف می زدند  
وقتی امتیازاتشان از حد به در می رفت،  
دست اندازی های دغل کارانه ی خود را حق مقام می نامیدند؛  
و وقتی عامه ی زنبوران به ریاکاری شان پی می بردند،  
آن را موجب می نامیدند،  
صحبت منفعت که می شد،  
به ساده و اندک راضی نبودند؛  
زیرا زنبوری نبود که زبانم لال  
بیش از آن چه بایست، از این و آن بیرون نکشد،  
و تازه چنان بی شرم نباشد که چون قماربازان  
همه را باخبر کند که چه ها کرده است  
چون با بازی عادلانه، در برابر بازندگان  
هرگز نخواهند داشت، آن چه را که بردند  
باری، دغل بازی هایشان حکایتی است بس دراز

## ۲۰ فلسفه برنارد مندویل

چیزی که درکوی و برزن می فروختند  
مثل مستی خاک بود تا زمین را بارور کند،  
و اغلب خریداران در می یافتند  
که هیچ نیست جز مخلوطی بی مصرف از سنگ و ساروج  
خرمن کوب را چندان شکایتی نیست،  
که نمک را به جای کره به او فروخته اند  
فرشته‌ی عدالت که به انصاف شهره است،  
اگرچه نابینا، اما احساسش را نباخته بود  
دست چپش را که نگهدار ترازوی عدل است،  
سنگینی سکه‌های طلا گاه و بیگاه از کار می انداخت؛  
و اگرچه بی طرف به نظر می رسید،  
و در قتل‌ها و همهی جنایات قهرآمیز  
و وقتی تنبیه بدن بود با شلاق،  
چنین می نمود که همه چیز به قاعده است؛  
در ابتدا متقلبان را تنبیه می کرد،  
سپس با همان طنابی که خود بافته بودند، به دار مجازات می آویخت  
با این همه، معلوم نبود شمشیری که در دست دارد،  
چرا فقط بر سر در ماندگان و فقرا فرود می آید؛  
همان که از سر نداری و بیچارگی،  
از درخت مصیبت آویزان می شدند،  
نه برای جرم‌شان، که مستحق چنین سرنوشتی نبودند؛  
بلکه برای آسایش خاطر ثروتمندان و بزرگان  
با این همه شرارت، کندوی زنبوران

دکتر علی حقی ۲۱

در کل بهشت بود؛  
چاپلوسی در صلح، و ترس در جنگ  
آنان مورد احترام بیگانگان بودند،  
و اسرافکار در ثروت و زندگی شان،  
همچون دیگر کندوها  
چنین بود نعمت هاشان  
و جرم هاشان نیز هر دم افزون تر  
و فضیلت که از سیاست هزاران ترفند آموخته بود،  
به تاثیری شادمانه یارِ شر شده بود: و زان پس،  
کسی برای خیر عموم کار می کرد،  
که بدترین بود  
چنین بود سیاست،  
که اجزای ناسازگار را در کنار یکدیگر حفظ می کرد؛  
همچون هارمونی موسیقی،  
که صداهای ناهمخوان را هماهنگ می سازد؛  
بدین سان چیزهای کاملاً متضاد، سازگار می شوند،  
گویی پرهیز و اعتدال  
از سر لجاجت،  
به خدمت باده گساری و شکم چرانی کمر می بندند  
ریشه ی شر، طمع،  
این تباهی بدسرشتِ زهر آگین،  
برده ی اسراف بود،  
آن گناه والا،

## ۲۲ فلسفه برنارد مندویل

حال آن که تجمل  
یک میلیون فقیر را به کار می‌گمارد،  
غرور نفرت‌انگیز میلیونی را  
غبطه و خودبینی، خود  
وزیران صنعت بودند،  
و محبوبه‌ تهی مغزشان، بلهوسی  
در خوراک و اثاث و لباس بود  
این تباهی غریب مهمل  
خود همان چرخی شد که کسب و کار زنبوران را می‌گرداند  
قوانین‌شان هم، چون لباس‌هاشان،  
در تغییر بود؛  
چون آن‌چه روزگاری نیکو می‌نمود،  
بعد نیم سالی به جنایتی بدل می‌شد؛  
چنین بود که قوانین‌شان دم به دم تغییر می‌کرد،  
اما باز هم نقصی بود که بجویند و راست کنند  
آنان با بی‌ثباتی قوانین‌شان را اصلاح می‌کردند،  
معایبی را که با هیچ دوراندیشی نمی‌شد پیش‌بینی کرد  
چنین بود که تباهی تیماردارِ هنرمندی و ابتکار شد،  
و همراه با زمان و کوشش،  
آسایش زندگی به بار آورد، سرخوشی، راحتی و آسایش راستین  
بدان جا رسید که فقیران،  
از ثروتمندان پیشین بهتر می‌زیستند؛  
و دیگر نمی‌شد چیزی بدان افزود

چه ناپایدار است سعادت دنیوی!  
اگر آن‌ها اندکی قدر نعمت می‌دانستند،  
و اگر می‌فهمیدند حدّ کمال را  
که بیش از ارزانی خدایان است؛  
بی‌شعوران شکوه‌گر خشنود بودند  
از وزیران و حکومت  
اما آن‌ها با هر ناخوشایندی،  
چون مخلوقات گم‌گشته‌ی بی‌فریادرس،  
دشنام‌ها تثار سیاستمداران و دریاسالاران و لشگریان‌شان می‌کردند؛  
نعره‌زنان بر فریبکاران لعنت می‌فرستادند،  
و هر چند از فریبکاری خود آگاه بودند،  
به خشنونت فریبکاری دیگران را تحمل نمی‌کردند  
آن کس که با فریب ارباب و شاه و مستمند  
ثروتی شاهانه اندوخته بود،  
بی‌شرمانه فریاد می‌زد، نابود باد این مُلک پُر فریب؛  
و می‌دانید این ریاکاران موعظه‌گر  
چه کسی را از بابت فریبکاری سرزنش می‌کردند؟  
دستکش دوزی که چرم بره را به جای چرم بزغاله فروخته بود  
اندک چیزی نبود که به غلط انجام نگیرد،  
یا مانع کسب و کار عموم نشود؛  
اما همه‌ی این دغل‌بازان بی‌شرمانه فریاد می‌کشیدند  
ای خدایان، کاش شرافت داشتیم!  
مارس رب النوع بر بی‌شرمی‌شان پوزخند می‌زد،

## ۲۴ فلسفه برنارد مندویل

و دیگر خدایان شکوه‌شان را از سر بی‌خردی می‌دانستند،  
که همیشه شاکی‌اند از آنچه دوست دارند  
اما عاقبت ژوپیتر به خشم آمد،  
و با خشم سوگند یاد کرد  
تا بشوید از نیرنگ، کندوی پرشکوه را؛  
و چنین کرد  
آن دم که نیرنگ رخت بر می‌بندد،  
و آکنده می‌سازد دل زنبوران را از صداقت  
همچون درخت معرفت، بر ایشان می‌نمایاند  
پلیدی‌هایی را که از دیدنش شرمنده‌اند  
همان پلیدی‌هایی که اکنون در سکوت بدان اعتراف می‌کنند،  
و از کراهت آن سرخ می‌شوند  
مانند کودکانی که خطاهای خویش پنهان می‌کنند،  
اما خیال می‌کنند هر کس به آنان بنگرد،  
رنگ رخسارشان خبر می‌دهد از سر ضمیر،  
و پی خواهند برد چه‌ها از ایشان سر زده است  
اما، ای خدایان! چه آشوب و وحشتی برخاست،  
چقدر ناگهانی و به وسعت همه چیز دگرگون شد  
ظرف نیم ساعت، در سراسر کشور،  
قیمت گوشت به پوندی یک پنی رسید  
نقاب دورویی فرو افتاد،  
از چهره‌ی سیاستمدار بزرگی که دل‌تک بود  
و بسیار کسانی که با صورتک عاریتی سخت آشنا بودند،



چون بیگانگان به نظر می آمدند با چهره‌ی خود  
از آن روز، دادگاه‌ها سوت و کور شد،  
حق دینی که بستانکار فراموش کرده بود و از ادعایش دست کشیده بود  
آنان که بر حق نبودند، مُهر بر لب،  
جامه‌ی پُر وصله‌ی طمع را برکنند  
و کیلان به کفایت اندوخته بودند،  
دیگر چیزی به کارشان رونق نمی بخشید در کندوی شرافتمند،  
دفتر و دستک بستند و رفتند  
فرشته‌ی عدالت عده‌ای را اعدام و دیگران را آزاد کرد؛  
و چون نتیجه این شد،  
به وجودش دیگر نیازی نبود،  
پس او هم رفت، با کبکبه و ملترمان رکاب  
پیشاپیش همه، آهنگران،  
با قفل و بند و درهای آهن پوش، و زنجیرهای گران  
پس آن گاه، زندانبانان و کلیدداران و همه دستیاران،  
سپس، با کمی فاصله، پیشاپیش فرشته‌ی ما،  
خدمتگزار والا مقام و با وفای او،  
جناب داروغه، مجری بزرگ قانون  
نه با آن شمشیر خیالی در دست،  
که با ابزارهای خویش: تبر و طناب و قفل و بست  
سپس، میان زمین و آسمان، بر پاره‌ای ابر، فرشته‌ی عدالت، کلاه خود درخشان بر سر،  
در پشت و اطراف ارابه‌اش،  
مأموران اجرا، صاحب منصبان، خبرچینان،

## ۲۶ فلسفه برنارد مندویل

که رزقشان از اشک مردمان بود،  
مجازات می شدند  
طیب زندگی اش را می کرد، چون مردمانشان بیمار بودند،  
جز زنبوران حاذق، هیچ کس دارویی تجویز نمی کرد،  
آنان چندان در کندو پراکنده بودند،  
که هیچ کدامشان را به مرکب نیاز نمی افتاد؛  
طیبیان جدال عبث رها کردند،  
و به درمان بیمار مفلوک کوشیدند،  
داروی پر نیرنگ دیار دور دست را وانهادند،  
و درمان را در محصول خاک خویش جستند،  
چون می دانستند خدایان  
برای هیچ ملتی درد بی درمان نخواستند  
کاهنانشان نیز از رخوت به درآمدند،  
بار بردوش زنبوران زائر نهادند،  
به دور از ریا، با دعا و قربانی،  
تنها به خدمت خدایان کمر بستند؛  
همه‌ی آنان که بیکاره بودند، یا می دانستند  
که کسی از کارشان طرفی برنخواهد بست،  
پی کار خود رفتند، چون دیگر  
کسب و کارشان را به چنین لشکری نیاز نبود،  
(اگر نگوییم به هیچ یک شان انصافاً نیازی نبود،)  
تنها یکی دو سه تن، مطیع و فرمانبردار،  
ماندند در کنار عالی جناب، کاهن اعظم

او که خود دغه‌غه‌های مقدس داشت،  
امور کشور به دیگران وا گذاشت  
نه دیگر گرسنه‌ای را از در راند،  
نه از دست رنج فقیران چیزی برای خود خواست؛  
در خانه‌اش به گرسنگان غذا داد،  
و اجیرشدگان نان بی‌قیاس یافتند،  
و مسافران نیازمند هم‌سقفی و خوراکی  
در حال و روز بزرگ وزیران پادشاه،  
و همه‌ی صاحب منصبان زیردست  
دگرگونی عظیمی رخ داد؛ چون اکنون  
مقتصدانه با حقوق‌شان زندگی می‌کردند  
پیش از آن، زنبور بینوا برای طلب ناچیزش  
باید ده بار می‌رفت و می‌آمد و آن‌گاه، یکی منشی خوش‌موجب درگاه  
چنانش می‌کرد که یا بگذرد از حق خویش، یا بگذارد دو سه سکه‌ای در پیش،  
که در آن روزگار، حق مقام می‌خواندندش  
و اکنون نامیده می‌شود کلاه‌برداری بی‌کم و کاست  
در هر جا، پیش از این، سه تن را می‌گماردند،  
که هر یک پاسدار رذالت آن دیگران باشد،  
و شریک دزدهای‌شان، از سرِ نوع‌پرستی؛  
و خوشی هر یک به راه بود؛  
در نتیجه آن هزاران همه به راه خود رفتند  
اکنون دیگر هیچ صاحب شرفی راضی نبود  
که به خرج دیگران زندگی کند، و مدیون باشد

## ۲۸ فلسفه برنارد مندوبیل

جامه‌ی نوکران در دکان سمساری خاک می‌خورد،  
کالسکه‌ها را به ثمن وامی‌گذارند؛ و اسبان شاهوار را خیل خیل می‌فروشند؛  
اکنون، چنان از ولخرجی بیزار بودند که از تدلیس؛  
سپاهی ندارند بیرون از سرزمین خویش؛  
به مسخره می‌گیرند ارج‌گذاری بیگانگان،  
و افتخار پوچ حاصل از جنگ را؛  
آنان می‌جنگند، اما به خاطر میهن خویش،  
به وقت دفاع از حق یا آزادی  
اکنون بنگر به کندوی شکوهمند،  
و ببین که چقدر صداقت و تجارت سازگارند  
نمایش به پایان رسیده، از رونق افتاده؛  
و چهره‌ای دیگر یافته است به تمامی  
تنها نه به این دلیل که آنان رفتند،  
با آن ریخت و پاش‌های کلان سالانه‌شان،  
بل آن بی‌شمار مردمان هم که می‌زیستند با آن  
رفتند از پی‌شان به ناچار  
آنان بیهوده به تجارت‌های دیگر روی آوردند؛  
به این قرار، همه بیش از حد انباشتند در انبار  
قیمت زمین و خانه سقوط می‌کند؛  
کاخ‌های شگفت‌انگیز، که دیوارهایشان،  
چون حصارهای شهر تیس، به نوای ساز برافراشته بود،  
باید به اجاره داد می‌شد؛ حال آن‌که  
آن خانوار خدایان شاد که هنوز بر جای خود استوارند،

ترجیح می دهند عمارت شان را در آتش بسوزانند و  
اندک نقش و نگاری در سر درش بر جای نهند  
و آن والا مقامان چنین کرده اند، لبخند می زنند،  
ساختمان سازی یک سره نابود شده است،  
معماران را کسی به کار نمی گیرد،  
دیگر هیچ پیکر تراشی به هنرمندی نام آور نیست،  
و سنگ تراشان و حکاکان شهرتی ندارند  
آنان که ماندند، راه اعتدال در پیش گرفتند، و کوشیدند  
نه برای چگونه خرج کردن، برای چگونه زندگی کردن،  
و از آن روز که حساب میخانه صاف کردند،  
عهد کردند که دیگر پای در آن نگذارند  
در سراسر کندو، معشوق هیچ باده فروشی  
نمی توانست لباس زربفت در بکنند و به آن بنازد؛  
تورکل هم نمی تواند چنین پول هنگفتی خرج کند،  
(برای شراب بورگرندی و اورتلانز  
دیگر آن درباری و بانویش نیست  
که نخود کریسمس حاضر می کردند در خانه اش؛  
در دو ساعت خرج می کرد مبلغی  
هم چند خرج یک گله اسب در روز  
کلوئه مغرور که به هوای زندگی پرشکوه و جلال،  
شوهرش را وامی داشت از دولت بدزد؛  
حالا اثاث خانه اش را می فروشد،  
همان اثاثی که غارت ملک هند بهایش بود؛

### ۳۰ فلسفه برنارد مندویل

از قبض‌های پرهزینه‌ی کرایه‌ی کالسکه می‌زند،  
و لباس‌پردوامش را یک سال تمام می‌پوشد  
گذشت دوره‌ی جامه‌آرایی و مُدبازی،  
برفتند آن بافندگان که پارچه از تار ابریشم و پود طلا می‌بافتند،  
و هر که، از خرد و کلان، در این کسب و کار بود  
صلح و فراوانی حاکم است هنوز،  
و هر چه بخواهید موجود است و ارزان؛  
طبیعتِ مهربان، به روال خود، رها از نیروی باغبانان  
همه‌ی میوه‌ها را ارزانی می‌دارد؛  
اما کمیابی‌ها را نمی‌توان تحمّل کرد،  
در آن‌جا که زحمت پروردنش مزدی نیست  
چون غرور و تجمل فروکاست،  
آنان کم‌کم در نوردیدن دریاها را رها کردند،  
حالا مصنوعات را نه بازرگانان،  
که شرکت‌ها می‌برند  
حرفه و صنعت سراسر به غفلت رها شده،  
قناعت، سمّ صنایع، چنان که خشنودشان ساخته  
که راضی باشند به هر چه دارند در انبارشان،  
و نه جویند و نه خواهند بیش از آن  
در این کندوی پهناور، اندک شماری مانده‌اند؛  
از آن همه زنبور، صد و یک نمانده  
تا پاسخ دهد به توهین دشمنان پُرشمار،  
که هنوز دشمنی می‌ورزند با آنان؛

دکتر علی حقی ۳۱

و هر چند می‌جنگند دلیرانه با خصم‌شان،  
و لیک ایستادگی نتوان، چون اندک‌اند ایشان  
ولی عاقبت کنجی حصین یافتند  
که در آن بجنگند برای کندوی خویش،  
یا نهند جان‌شان بر سر آن  
سپاه‌شان سرباز مزدور نداشت،  
اما شجاعانه می‌جنگیدند در دفاع از خود،  
تا عاقبت، شجاعت و شرافت‌شان  
به زیور پیروزی آراسته شد  
پیروز شدند آنان، نه بی‌هزینه‌ای،  
جان باختند هزاران زنبور  
چون آب دیده شدند از سختی و ریاضت  
آسایش را صفتی ناپسند می‌شمردند؛  
بدین‌سان، برای پرهیز از اسراف،  
در درختی تو خالی عزلت گزیدند؛  
این رستگاران، با درستی و قناعت  
نتیجه‌ی اخلاقی  
پس دست از شکوه بردار: تنها ابلهان می‌کوشند  
که کندوی پُرشکوه را به وادی پرهیزگاران بدل کنند  
برای لذت بردن از آسایش این جهان،  
در جنگ شهره باش، در رفاه زندگی کن،  
بی‌رذالت بسیار، بیهوده است  
آرمان شهر جا خوش کرده در ذهن

## ۳۲ فلسفه برنارد مندویل

کلاه برداری، تجمل و غرور باید باشد  
تا ما از منافی برخوردار شویم  
بی شک، گرسنگی طاعون وحشت زایی است،  
جز این است مگر، که مایه‌ی تلاش و پیش رفت مردمان است؟  
مگر شراب را مدیون نیستیم  
به شاخه‌ی زشت و کژ و خشکِ تاک؟  
که ساقه‌اش از داربرست بر می‌گذرد و می‌پیچد  
می‌پیچد به گیاهان دیگر، و می‌خزد به جانب جنگل،  
اما برکت است برای ما با آن میوه‌ی والا،  
همان قدر که هرساش می‌کنیم و می‌بندیم،  
پس رذیلتی سودمند حاصل آمده است،  
وقتی با عدالت بریده و بسته می‌شود؛  
نه در آن سامان که شمار مردمان بسیار است،  
چنان که ضرورت به دولت است،  
چنان که گرسنگی وامی‌داردشان که در پی تأمین خوراک باشند  
فضیلت محض نمی‌تواند برای ملت‌ها زندگی بسازد در افتخار؛  
ملتی که می‌خواهد عصری طلایی را از نو زنده کند،  
باید گشاده دست باشد،  
چه برای خرید بلوط، چه در درستکاری

(سیمونلز ریدما).

از بهر همین شعر بود که جرج بارکلی و ویلیام رو مندویل را متهم کردند از رذیلت‌ها  
هواداری می‌کند و معیارهای رفتار صحیح را سست و متزلزل می‌کند.



### دکتر علی حقی ۳۳

آدم اسمیت، با این که تحت تأثیر اندیشه‌های مندویل قرار گرفت، در کتاب *نظریه اخلاقی و احساسات* (۱۷۵۹) نظام فکری مندویل را «فاسق و فاجر» خواند، زیرا در دستگاه فکری او تمایز میان رذیلت و فضیلت محو و نابود می‌شود.

### ۳. آدم اسمیت

وی بر این باور بود که فرد منفعت طلب، بی آن که خود بخواهد، به بیشینه کردن ثروت جامعه کمک می‌کند. غیر از وی بنتم و هیوم و کسان دیگر از سازندگان دنیای نو، کم و بیش متأثر از مندویل بودند (آدم اسمیت ص ۸۳).

گوهر سخن مندویل این بود که بر جوانب مذموم وجود انسانی و ابعاد قبیح اخلاقی او، مهر صحت و رسمیت زد و توضیح داد که خودخواهی و سودجویی و خودنمایی و لاف زنی و اسراف و .... که این همه مورد طعن عالمان اخلاق است، خدمت مهمی به تعدیل و تعادل معیشت جمعی می‌کنند و اگر سنیات فردی حذف شوند و همگان راه زهد و قناعت را در پیش گیرند، نظام زندگی مختل خواهد شد و رشته معیشت گسیخته خواهد شد.

سودجویان و زیادت طلبان و جاه طلبان و آزمندان و خوش گذران‌ها هستند که بازار تجارت را پر رونق می‌دارند و جاه طلبان و قدرت جویانند که به دنبال ریاست و سیاست می‌دوند و لاف‌زنان و خودنمایان و نام جویانند که مدرسه و کتابخانه را رونق می‌دهند و دانش خویش را به رخ دیگران می‌کشند و نام خود را بر کتب و مقالات می‌نهند و دنیا دوستانند که دنیا را آباد می‌کنند و اگر روزی جهان از این اغراض و امیال پست و مذموم تهی شود، مرگ و خفتگی معیشت جمعی را در کام خود خواهد کشید (سروش، ص ۴۷).

## نوشته‌های متأخر

در سال ۱۷۲۰، پیش از داستانِ کندو، اندیشه‌های آزاد معتدل حزبِ ویگ را دربارهٔ موضوع دین منتشر کرد. با اتکا به آثار بیل، در خصوص انتقال یا سرقت ادبی از سر تردید و شگاکیت هواداری کرد و این به هنگامی بود که رأی و نظرهای روحانی ستیز خود را (که در داستان کندو نیز یافت می‌شوند) به بیان درآورد. اندیشه‌های آزاد پشتیبانی کننده از فرقهٔ پروتستان، سلسله و دودمان هانوری و قانون اساسی چند نژادی بریتانیا بود. در دو کتاب بعدی، که مهور به «نویسندهٔ کندوی زنبورها» بود، رأی و نظرهای خود را ضمیمه کرد و درصدد دفاع از آن‌ها برآمد. هر دو کتاب محاوراتی میان دو طرف اصلی گفت‌وگو بودند: یکی کلثومنس که مسیحیت را با هواداری از آموزه‌های مندویل، ترکیب می‌کند با هوراتیوی شگاک جهان‌گیر. در کتاب کندوی زنبورها، بخش دو (۱۷۲۹) به صراحت میان دو سنخ ترضیهٔ خاطر نفسانی تمایز می‌گذارد؛ گرایش به خودپسندی (و ارضای حفظ و بقای خود) و خود - دوستی (گرایش به ارضای صیانت نفس و اولویت دادن به تمنیات)، و ستودن خود که چنین باور نیکویی دارد. (بعد از مندویل، روسو نیز از همین تمایز بهره برد.

## دکتر علی حقی ۳۵

در کتاب *کندوکاوی در منشاء افتخار و فایده‌مندی از مسیحیت در جنگ (۱۷۲۳)* نه فقط بحث مندویل را در باب افتخار دنبال می‌کند و به‌راستی آن را در تقابل با دین اسمی و ظاهری قرار می‌دهد، بلکه تحلیل خودش را از خود – پسندی تهذیب می‌کند و نشان می‌دهد که سبب ساز هر دو هم‌شراست هم‌غرور.

بخش دوم در داستان کندو از این حیث چشم‌گیر است که در آن به ویژه این تز تاریخی را بسط و تفصیل می‌دهد که در نوشته‌های اولیه مندویل پیشنهاد شدند، در خصوص رشد و تکامل مصنوعات دست ساخته بشر، فرایندهای فکری و مؤسسات بودند (Goldsmith 1985). طرح و تدبیرهای کشتی‌ها، ساعت‌ها رهاورد زحمت و تجربه اعصار گونه‌گون هستند، از این روی، قانون‌های تفصیلی و مؤسسات پیچیده حکومت برخلاف دیدگاه‌های پیشین – از مخترعات نکوکاران و قانون‌گذاران فردی قهرمان پیشه نیستند. تاریخ حدسی مراحل رشد و تکامل بشری از وجود جانوری و از خلال برده‌داری تا جامعه تجارتی، پیشتر هم‌چنان که تاتلر مونث (female Tattler) به آن اشارت کرد، به آن اشارت شد، که داستان کندوی نشان دهنده آن است که داستان کندو درباره متمدن کردن آدمیان، سیاست مداران و اخلاق گرایان ماهر پدید آوردند، مشروط به این که واقعی باشند و نه اسمی و ظاهری در به حساب آوردن خود زبان که آن هم در اعصار متعدد صورت گرفته است.

مندویل صریحاً گاه شماری لفظی انجیلی را طرد و نفی کرد که به‌طور گسترده کاری و شناخته شده در قرن هجدهم بود و بسیاری از اندیشمندان بر آن تقریظ نوشتند؛ کسانی امثال دیوید هیوم و آدام اسمیت آشکارا به بحث مندویل درباره طبیعت بشری، فایده‌مندی ردیلت و نتایج حسنه کنش‌ها و واکنش‌های پیچیده اجتماعی، نیک دانایی داشتند (M.M.Goldsmith).

در این مقاله از مأخذ زیر بهره کافی بردم<sup>۱</sup>؛

Internet Encyclopedia of Philosophy

1 . Internrt Encyclopedia of Philoso Phy

#### ۴. موافقان مندویل

هیوم، در بخش آدم اسمیت از موافقت او با مندویل سخن راندیم. ولی چون موافقت او مقرون به انتقادش به مندویل بود، رأی و نظر او را مستقل او را آوردیم. هیوم در وصف خودش گفت: «من فردی آرام سرشت و خویشتن‌دار و گشاده‌باز و معاشر جوی و زنده دل و مهر‌پذیر ولی‌گریزان از دشمن‌کامی و در همهٔ انفعال‌های خویش، بسیار معتدل هستم. حتی عشق من به شهرت ادبی، که عشق فرمان‌روای زندگی من بوده است، با همهٔ ناکامی‌هایم هرگز خویم را تلخ نکرد» (کاپلستون، ج ۵، ص ۲۷۸).

هیوم فیلسوف تجربی مسلک انگلستان، کسی بود که تجربه‌گرایی را به غایت قصوای آن رساند. وی منکر علیت شد و در واقع علیت را به استقرا بازگرداند. وی براین باور بود که منشاء معرفت، تجربهٔ حسی است که خود بر دو گونه است؛ (۱) انطباعات (impressions) (۲) تصورات (ideas). تفاوت این دو این است که انطباعات شفاف و واضح و روشن هستند، تصورات نسخه‌های انطباعات هستند. انطباعات داده‌های بی‌میانجی تجربه مانند احساسات هستند. در واقع انطباعات حسی‌اند، تصورات صور خیالی انطباعات هستند. هر معرفتی را باید به این دو سرچشمه بازداند. چنان که می‌دانیم در اخلاق ارسطو تعیین فضایل و رذایل براساس قوای نفس است.

## دکتر علی حقی ۳۷

نفس سه قوه دارد؛ ۱. عاقله ۲. شهویه ۳. غضبیه. هر کدام از این قوا کارکردی متعادل دارند که فضیلت محسوب می‌شود و دو کارکرد افراطی و تفریطی دارند که رذیلت به شمار می‌روند. به این ترتیب سه فضیلت حکمت و عفت و شجاعت پدید می‌آید که به ترتیب فضیلت قوه عاقله، قوه شهویه و قوه غضبیه هستند.

اگر قوای نفس را به صورت پاره‌خطی ترسیم کنیم، حد وسط هر پاره خط فضیلت است و دو طرف افراط و تفریط آن رذیلت. اخلاق ارسطو میانه روانه بود. پرسش این بود که شهوت و غضب خود نمی‌توانند معتدل باشند. ارسطو مشربان براین باور بودند که قوه عاقله می‌تواند در دو قوه شهویه و غضبیه اعتدال ایجاد کند. بدین سان شهوت و غضب در تحت اطاعت قوه عاقله است که معتدل می‌گردند. در ادب فارسی، چنان که پیداست، کشمکش عقل و عاطفه یا عشق از گسترده‌ترین مباحث عرفانی به نظم و نثر است.

هیوم کاملاً با این رأی ارسطو در تعارض بود و بر آن بود که هیچ نسبتی میان عقل و عاطفه نیست. معنایش این است که عقل قادر نیست در راه عاطفه و امیال و غرایز قرار گیرد و با آن‌ها ستیزه کند. نه قوه عاقله (reason) به عواطف (Passion) فرمان می‌دهد، و نه می‌تواند مانع کار آن‌ها شود. به عبارت دیگر، مدرکه و محرکه مستقل از یک دیگریند.

اگر هم رابطه‌ای میان این دو باشد، این است که به قول هیوم، «عقل برده احساس است و باید هم چنین باشد و هرگز دعوی کار دیگری جز گزاردن خدمت و فرمان آن‌ها نتواند بود.»

استدلال وی این بود که عقل دو کار می‌تواند انجام دهد. عقل یا کشف ضرورت در میان تصورات ذهنی می‌کند و یا درباره جهان خارج حکم به احتمال می‌کند. پس کار عقل در واقع تنها حکایت و کشف است. اما عمل از جنس حکایت و کشف نیست، بلکه عمل خودش موجودی خارجی، چون موجودات دیگر است که عقل می‌تواند از آن‌ها حکایت کند. عقل چون آینه است که کارش حکایت از غیر است. در واقع منظور هیوم این بود که وصف عاقلانه و غیرعاقلانه برای انفعالات و عواطف خودپسند و

حکمیانه نیست. خلاصه آن که عقل مقام کشف است و عاطفه مقام واقع و میان این دو حفره‌ای پر نشدنی هست.

بر طبق نظر هیوم، اخلاق بیشتر به زیبایی شناسی می‌ماند تا به ریاضیات. موضوع اخلاق پسند و ناپسند است. درست‌تر این است که بگوییم ما ارزش‌ها را «احساس می‌کنیم» نه آنکه ارزش‌ها را استنتاج می‌کنیم یا به توسط فرایند تعقل منطقی از مبادی مجرد، به داوری‌های اخلاقی مان می‌رسیم.

اگر عقل آدمیان برده احساسات باشد، چه گونه می‌توانند تشریک مساعی کنند و جامعه و حکومت درست کنند؟ پاسخ هیوم این است که ما در جوامع زاده می‌شویم و به عبادت دیگر از وضع طبیعی به درآمده‌ایم و وارد جامعه شده‌ایم و اینک با این پرسش رویاروی هستیم که آیا جامعه‌ای بدون حکومت وجود تواند داشت؟ بر طبق رأی او، آدمیان بدون حکومت پذیرای یگانگی اجتماعی نیستند. چون همه‌جا، به اهتمام حکومت پل‌ها ساخته می‌شود، بندرگاه‌ها گشایش می‌یابد، باروها ساخته می‌شوند، آبراه‌ها پدید می‌آیند. ناوگان‌ها مجهز می‌شوند و ارتش‌ها نظام می‌یابند. وی اساس حکومت را «قرارداد اجتماعی» می‌داند.

او برخلاف ارسطو و پیروان او و مدرسین مسیحی که باور داشتند طبیعت بشری در همه زمان‌ها و مکان‌ها اصولاً واحد است و می‌توان آن را دریافت، می‌نویسد: اصولاً دانش بشری هیچ‌گاه کامل نیست و بشر همواره در معرض خطاست. هرگز حقیقتی یگانه که برای همه قابل رویت باشد وجود ندارد. هر فرد، هر ملت و هر تمدن می‌تواند راه خود را به سوی هدفی که دارد در پیش بگیرد و ضرورتی نیست که این راه‌ها با یکدیگر هماهنگ باشد (برلین، ص ۳۲۵).

## ۵. ژان ژاک روسو

روسو مردی حسّاس و با ذوق و پرشور و صاحب قلم بود. تا نزدیک به چهل سالگی اثر مهمی از او ظاهر نشد. تا این‌که انجمن ادبی یکی از شهرهای فرانسه مسأله‌ای میان

## دکتر علی حقی ۳۹

دانشمندان طرح کرد که در آن باب رساله‌ای بنویسند و جایزه گیرند.

آن مسأله این بود «آیا تجدید عهد علم و ادب و هنر برای تهذیب مردم سودمند بوده، یا زیان رسانیده است؟» روسو در این مسابقه شرکت کرد و جایزه را برد و آوازه‌اش بلند شد. گفتار او این بود که علم و ادب ظاهر مردم را آراسته می‌کند، اما باطن را فاسد می‌سازد، طبع را منحرف می‌نماید و به دل و دماغ حالتی مصنوعی می‌دهد و مختصر این‌که، مردم عالم و هنرمند می‌شوند، اما آدم نمی‌شوند.

سه سال بعد باز پرسش دیگر مطرح شد به این مضمون «منشاء عدم مساوات میان مردم چیست؟ و آیا قانون طبیعت آن را روا می‌داند؟» روسو پاسخ داد: عدم مساوات میان مردم به واسطه هیأت اجتماعی یعنی مدنیت روی داده که انسان را از حال طبیعی بیرون کرده است. مردم در حال طبیعی تفاوت‌های با هم دارند. اما آن تفاوت‌ها طبیعی است و مضر به حال ایشان نیست. انسان طبیعی نیک و آزاد و خوش است، انسان اجتماعی بد و بنده و ناخوش است، زیرا که در حال طبیعی ذهن انسان فقط مشغول به دو چیز است؛ یکی حفظ وجود خود و یکی دل‌سوزی بر حال دیگران.

اما حفظ وجود برای او آسان است، چو حوائجش بسیار کم است، معاش خود را به سهولت فراهم می‌کند و چون مزاحش سالم است، درد ندارد و از درمان بی‌نیاز است، فکر و اندیشه به خاطر او راه نمی‌یابد و اعمال و حرکاتش از روی فطرت و طبیعت است. اما نسبت به دیگران داعی ندارد که بدخواه باشد. در زندگانی وحشی‌گری هم با آن که حال طبیعی نیست، چون زیاد از طبیعت دور نشده است، هنوز فساد کم است. همین‌که انسان با ابناء نوع مجتمع گردید و مدنی شد، یعنی بنابراین شد که افراد به یک دیگر یاری کنند و همکاری داشته باشند، حکایت من و تو می‌شود و مسأله مال من و مال تو پیش می‌آید.

حرص و طمع بروز پیدا می‌کند و توان‌گری و درویشی رخ می‌نماید، کار کردن لازم می‌شود و کارگری و کارفرمایی پیش می‌آید. پس البته مردم با هم سازش نخواهند داشت،

جنگ و نزاع درمی‌گیرد و به داور و قانون و آمر و مأمور و نظامات و حکومت و سلطنت و کلیه لوازم مدنیت حاجت می‌افتد و انسان فکر و اندیشه به کار می‌برد و حيله و چاره برای کار می‌یابد، علم و صنعت اختراع می‌کند و هرچه در این راه پیشتر می‌رود، از خود یعنی از طبیعت دورتر می‌شود و در فساد بیشتر غوطه‌ور می‌گردد و تمدن که نعمتی گران‌بها به نظر می‌آید، مصیبت و مایهٔ بدبختی یافته می‌شود (فروغی، صص ۱۷۶ - ۱۷۵).

از ژان ژاک روسو که رمانتیست پر شور بود این دست سخنان بعید نیست. چون در جنبش رمانتیک که فرزند طاغی «روشن‌گری» بود، بر محدودیت‌های علم تأکید شد. اکنون این سخن به میان آمده بود که خیال اندیشی و شهود هم به اندازهٔ عقل مهم‌اند. به بیان رساتر، رمانتیست‌ها خرد گریز بودند، چرا که به جای خرد، سرشاری حیات را در استغراق در نشاط و سرزندگی تجربه را ستودند (باربور، صص ۸۲ - ۸۱؛ برای اطلاع بیشتر به کتابی که به همین قلم نوشته شده است، مراجعه شود<sup>۱</sup>).

#### ۶. جرمی بنتم

بنتم در برابر اندیشه سنتی بی‌شکویی داشت که اگر عقل حاکم شود همهٔ کارها به سامان و جهان گلستان خواهد شد. همین روی کرد او را به سوی نوعی لذت‌گرایی سوق داد گفت: هر موجود انسانی بالطبع طالب کسب لذت و دفع الم است. طبیعت انسان را تحت سلطهٔ دو خداوندگار مقتدر قرار داده است، لذت و الم. اینان بر همهٔ اعمال و اقوال و اندیشه‌های ما حاکمند.

از این روی اعمال شایسته آن‌هایی هستند که در جهت افزایش سرجمع یا مقدار کل لذت است، حال آن که اعمال ناشایست آن‌هایی هستند که در جهت کاهش آنند (باربور، صص ۲۶ - ۲۰).

وقتی به عقل بی‌اعتنایی شود، امیال و عواطف میدان و جولان پیدا می‌کنند و پیداست

۱. حقی، علی، فلسفه ژان ژاک روسو، مشهد، انتشارات فلسفه علم ۱۳۹۶.



#### دکتر علی حقی ۴۱

که امیال و عواطف لگام گسیخته و بی سامان هستند و نظام معشیت را مختل می کنند. زیرا طبایع انسان ها متفاوت است و لذا روی کرد آدمیان در کلیه امور و مسائل ناهم سان است. این ناهم سانی به یگانگی نمی انجامد و هرگاه حاکم شود منشاء اختلاف و نزاع خواهد شد.

#### ۷. تورشتاین و بلن

رهیافت و بلن این بود که رفتار اقتصادی انسان ها را مانند هر گونه فعالیت انسانی دیگر، باید برحسب زمینه و بستر اجتماعی این رفتار، مورد تحلیل قرار داد. و بلن در کتاب *طبقه تن آسان* (*the theory of Leisvre class*) تمایزی قائل می شود میان اقتصاد و اشتغال صنعتی و اشتغال مادی. این دو اشتغال باهم ضدیت دارند. چون تقابلی است میان کسانی که کالاها را می سازند و آنانی که پول درمی آورند.

در یک سوی، کارگران و فروشندگان هستند و در سوی دیگر کسانی هستند که دست اندرکار فعالیت های مالی اند. این دسته دوم نه تنها شایسته ترین کارگزاران «پیشرفت تکاملی» نیستند، بلکه انگل هایی اند که از خون اهل فن و ابتکار دیگران تغذیه می کنند. این طبقه فرقه و تن آسان در درون جامعه صنعتی زندگی نمی کنند، بلکه به صورت انگلی از این جامعه ارتزاق می نمایند. آنان هیچ کارکرد مترقیانه ای در فرایند تکاملی ندارند، بلکه تنها چوب لای چرخ آن می گذارند.

آداب و شیوه های زندگی اشراف منشانه با ضابطه تن آسان و «مصرف چشم گیر» (the theory of Consumption Conspicuous) سازگاری دارند. مصرف چشم گیر کالاهای گران قیمت، وسیله کسب آبرومندی برای نجیب زادگان تن آسان است (کوزور، صص ۳۶۲-۳۵۹)؛ نیز مقایسه کنید با (Scruton). این دست سخنان و بلن گویی تفسیر شعر زنبورهای شاکلی است که در آن زنبورهای کارگر پیوسته عرق می ریزند و کار می کنند و شماری دیگر ماحصل کار و زحمت آن ها را به یغما می برند (Scruton, P.283).

## ۸. فون هایک

هایک خود را وارث مندویل، هیوم، اسمیت، توکویل و اکتون معرفی کرد. به گفته او، چون ما خود نهادها را ساخته‌ایم بنابراین به اراده خویش نیز می‌توانیم آن‌ها را تغییر دهیم. مسائل نظریه اجتماعی از این واقعیت منبعث می‌شوند که مساعی فردی آدمی غالباً نظمی به وجود می‌آورد که گرچه ناخواسته و پیش‌بینی نشده است، ولی معلوم می‌شود وجودش از جهت تحقق آن‌چه آدمیان در راه آن تلاش می‌کنند، واجب و چشم‌ناپوشیدنی است (فولادوند، صص ۱۷۰-۱۶۹).

هایک تصریح کرد، که در واقع مردم‌شناسان اجتماعی صرفاً به کارهایی ادامه می‌دهند که مندویل و هیوم و جان‌شینان او در میان فیلسوفان اسکاتلندی آغاز کرده بودند، وقتی پیروانشان خویشتن را بیش از پیش به دایره تنگ اقتصادی محدود کردند، عمدتاً به فراموشی سپرده شد.

هایک از «تقسیم معرفت» سخن گفت که یکی از اصیل‌ترین و مهم‌ترین دستاوردهای وی در زمینه «معرفت‌شناسی اقتصادی» است. «تقسیم معرفت» نزد هایک همان منزلت و اهمیتی را دارد که «تقسیم کار» نزد مندویل دارد.

جامعه از افرادی تشکیل شده که هر کدام معرفت‌های خاص و محدودی دارند. هیچ فردی قادر به احاطه بر مجموع تمام افراد نیست؛ هم‌چنان‌که هیچ فردی قادر به داشتن تمامی تخصص‌های گوناگون کار نیست، احاطه داشتن به جمیع معرفت‌ها (علمی و عملی) و اطلاعاتی که افراد جامعه در اختیار دارند، نیز امری غیرممکن است. نظریه تقسیم معرفت، یکی از پایه‌های نظری نقادی برنامه‌ریزی متمرکز و سوسیالیسم است. وی کتابی را در «سراب عدالت اجتماعی» نوشت و در آن امکان پیدایش جامعه سوسیالیستی را نفی و انکار کرد.

دیدگاه معرفتی هایک در خصوص انسان و جامعه درست در نقطه مقابل «علم‌گرایی» قرار دارد. منظور وی از این اصطلاح (علم‌گرایی) تقلید کورکورانه در علوم

## دکتر علی حقی ۴۳

اجتماعی است. به بیان او، علم‌گرایی از خردگرایی صنع‌گرا ناشی می‌شود که خود متگی بر اعتماد نامحدود به امکانات عقل است (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱، ص ۱۴).

از نظر وی، نظم‌های موجود در پدیدارهای اجتماعی، تفاوت ماهوی با نظم‌های موجود در پدیدارهای طبیعی دارند. اعمال آدمیان به تبعیت از قواعد رفتاری معینی صورت می‌گیرد، نظم‌هایی را به وجود می‌آورند که علوم اجتماعی جنبه‌های گوناگون آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهند. این نظم‌ها چون ناشی از اعمال و رفتار انسان‌ها هستند، هیچ شباهتی به نظم‌های طبیعی (فیزیکی) ندارند، اما از سوی دیگر، چون این نظم‌ها محصول قصد و طرح آگاهانه نیستند، با نظم‌های مصنوع نیز فرق دارند.

مسائل علوم اجتماعی زمانی طرح می‌شوند که عمل آگاهانه افراد متعدد، نتایج پیش‌بینی نشده‌ای به بار می‌آورد و به عبارتی، نظم‌هایی مشاهده می‌شود که نتیجه نیست شخص هیچ‌کس نبوده است. هایک کشف چنین نظم‌هایی را به پیش‌گامان و بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی نسبت می‌دهد.

از بهر همین ساختار است که برنارد مندویل در اثر معروفش قصه زنبور عسل‌ها (۱۷۰۵) از آن صحبت می‌کند و بعد از او آدم اسمیت آن را با تمثیل «دست نامریی» در کتاب ثروت ملل (۱۷۷۶) توصیف و تحلیل می‌کند، نظم خودجوش (Spontaneous order) است که جامعه انسانی نمونه‌ای از آن است. نظم خودجوش نتیجه عمل انسان است، بدون آن که محصول قصد و طرح آگاهانه باشد. نهادهای بزرگ اجتماعی، از قبیل زبان، اخلاق، حق، پول و بازار از این جمله‌اند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶، صص ۲۹-۳۰).

آدم اسمیت در کتاب ثروت ملل تصریح کرد که آزادی افراد در جست و جوی نفع شخصی، در شرایط معینی، منتهی به نفع تمام افراد یا کل جامعه می‌گردد. قبلاً یاد کردیم که مثلاً جان لاک که باور به وضع طبیعی داشت و موقعی که آدمیان از وضع طبیعی به در می‌آیند و وارد جامعه می‌شوند، براساس پای‌بندی به قانون طبیعت و رعایت «پیمان

اجتماعی» انسجام جامعه تضمین و تبیین می‌شود.

اما در همان زمان اندیشمندان دیگری مخالف لاک بودند و گفتند برای تحقق بخشیدن به اصول اخلاقی، پند و اندرز به هیچ روی کافی نیست، زیرا انگیزه‌های رفتاری انسان عقل او نیست، بلکه شور و احساسات و غرایز اوست. همان طور که دیوید هیوم بعدها اظهار داشت «عقل چیزی جز خدمت گزار شور و احساسات نیست.»

کسی که بیش از همه به رواج عمومی این نظریه کمک کرد، برنارد مندویل بود. او با تمثیل معروف قصه زنبورها، مدعی شد که تبعیت انسان‌ها از نفسانیات خود، به ویژه نفع شخصی، در نظامی متبنی بر تقسیم کار، منتهی به نظم هماهنگی می‌شود که رهاورد آن به نفع همه آحاد جامعه است.

پس اگر نظمی در جامعه می‌بینیم از هیچ جنبه قابل اعتنایی محصول عقل هدایت‌گر نیست. اگر ذهن انسان خودش محصول تکامل فرهنگی است، پس باید نتیجه گرفت که نظم اجتماعی محصول اموری از قبیل کنترل آگاهانه یا طرح عقلانی نیست. چون نظم خودانگیخته طراحی شده نیست و محصول تکامل آگاهانه هم نیست، به خودی خود در زندگی اجتماعی پدید می‌آید.

کسی که از این نظم خودجوش یا خودانگیخته سخن به میان آورد، شخص برنارد مندویل بود. برای نخستین بار این او بود که الگوی کلاسیک کلی رشد خودانگیخته ساختارهای اجتماعی منظم را طرح کرد.

این نظم خودانگیخته در فرایندهای طبیعی ظاهر می‌شود و می‌توان مصادیق این نظم را علاوه بر زیست‌شناسی جمعیتی گونه‌های جانوران، در شکل‌گیری بلورها و حتی کهکشان‌ها مشاهده کرد.

اما آن چه هایدک مایل است بیشتر بر آن تأکید کند، نقش نظم خودانگیخته در جامعه انسان است (گری، صص ۴۷-۵۰).

هایدک به پیروی از مندویل، استدلال کرد که شرور شخص، بعضاً خیرهای عمومی

#### دکتر علی حقی ۴۵

هستند و هشدار داد که ما باید از رقابت‌های گروهی بترسیم و نه از خودخواهی‌های فردی.

هایک مثال‌هایی می‌زند که پدیده‌هایی منظم هستند، اما نتیجه برنامه‌ریزی نیستند. زبان انسانی یکی از این پدیده‌هاست. زبان ساختار دستوری پیچیده‌ای دارد، با وجود این هیچ‌کسی استدلال نمی‌کند که زبان به رغم قاعده‌مندی و با وجود منافع آشکارش برای آن‌هایی که آن را مورد استفاده قرار می‌دهند، به وسیله یک موجود عقلانی وضع شده است (باتلر، صص ۴۰-۳۸).

از نظر هایک، آنچه مورد غفلت خردگرایان علم‌گرا (صنع‌گرا) قرار می‌گیرد، وجود نظم‌های خودجوشی است که محصول کردار انسان‌هاست، اما ناشی از طرح و قصد عامدانه نیست، دقیقاً سرآغاز نظریه اجتماعی و علوم اجتماعی نو پدید است.

## مخالفان مندویل

### ۱. روسو

اگرچه ژان ژاک روسو با توصیف طبیعت‌گرایانه مندویل از مردم آمیزی بشری موافق بود، و اگرچه هم روسو و هم مندویل هر دو انکار می‌کردند که مردم آمیزی و برابری انسان تأکیدی است بر تکامل تدریجی جامعه. لیکن از بُعد و ساحتی دیگر روسو با مندویل هم رأی نبود. زیرا بشریت از دیدگاه روسو دل‌سوزی و شفقت نسبت به دیگران در طبع او سرشته شده است و آن عبارت است از «بیزاری طبیعی از این‌که آدمیان خردورز و مخصوصاً هر کدام از آحاد هم‌نوعان خود ما ببینیم دردمند هستند یا از مرگ هراسانند.» این شفقت یا دل‌سوزی در تعدیل عزت نفس و انسان‌سازی نقشی بزرگ بازی می‌کند. او این انفعال را طبیعی انگاشت و این همان موضوعی بود که مندویل هم قبول داشت. اما آن‌چه مندویل قاصر بود ببیند این بود که با وجود این شفقت جمیع فضایل اجتماعی دیگر نیز منبعث می‌شوند.

### ۲. آدم‌اسمیت

اسمیت با آن‌که تحت تأثیر مندویل بود با این فرض مندویل مخالف بود که آدمیان سراسر خودخواه هستند. او زمان چشم‌گیری را در بی‌اعتباری این فرض سپری کرد و

#### دکتر علی حقی ۴۷

توانست با توصیف نفع طلبانه محض از نقشِ همدلی نسبت به دیگران، بهره کافی ببرد و استفاده کند. ویژگی اصلی نظریه اخلاقی اسمیت این است که به همدلی مقام اصلی می‌دهد. از نظر او احساس همدلی به انسان‌های فضیلت‌مند و مردمی‌خو منحصر نیست، بلکه تا اندازه‌ای در همه آدمیان پیدا می‌شود. به باور او هنگامی که با رنج عمیق کسی همدلی می‌نماییم، به میانجی متخیله، خودمان را در موقع او می‌گذاریم.

اسمیت در تحلیل نظریه اخلاقی‌اش در ستیز با مندویل بود. مندویل برآن بود که رذایل شخصی حسنات جمعی‌اند. به عبارت دیگر مندویل برآن بود که رذایلی مانند تجمل، خودخواهی و هوسکاری از آن‌جا که موجب ازدیاد اشتغال و افزایش داد و ستد می‌شوند، منفعت عمومی در پی دارد.

اسمیت نوشت: مستمندان از «تجمل و هوسکاری» و «خودخواهی» مالکان ضروریات زندگی خود را بیرون می‌کشند و این سهمی است که نمی‌توانستند از «انسانیت و عدالت» ایشان چشم داشته باشند. انسانیت یا خیرخواهی در پی بیشینه کردن شادکامی دیگران است و عدالت خواهان توزیع عادلانه‌تر این شادکامی است.

#### ۳. هاچسن

اندیشه شافتمبری نه دستگاه‌مند بود نه بویژه روشن و دقیق. آرای او را فرانسیس هاچسن تا اندازه‌ای به سامان آورد و پرورش داد. وی با اتکا به آراء شافتمبری توصیفی دیگر از فضیلت بشری به دست داد تا نشان دهد چه‌گونه آدمی توانست فاضل باشد و در عین حال بر پایه نیک خواهی بدون حب و بغض عمل کند. هاچسن در برابر رأی مندویل که فضیلت را اجتماعی انگاشت، هاچسن موضع اخلاق‌گرایانه کاملی گرفت تا فضیلت اخلاقی ارتقا پیدا کند، تا مردمان بتوانند در مقام عمل فضیلت‌مندان رفتار کنند.

#### ۴. بارکلی

بارکلی در رویارویی با مندویل و نظریه رقابت جویانه او، این رأی را در میان آورد که

اخلاق مقتضی قوانین اخلاقی عقلانی است. به نظر او، عقل می‌تواند قانون اخلاقی طبیعی را مسلم بدارد که متضمن آزادی و تکلیف آدمی است. مصلحت‌راستین هر کسی با تکلیف‌اش درهم آمیخته است و فرزاندگی و فضیلت یک چیزند. او با این رأی از مندویل انتقاد کرد و نوشت که او نه کارکرد عقل را در زندگی اخلاقی فهمید نه انگیزه مؤثری بر کردار غیر خواهانه به دست داد.

بر وفق نظر بارکلی اخلاق مستقل نیست و باید اخلاق را به دین پیوند دهیم. درست است که خود دوستی کلی‌ترین مبادی است و از همه ژرف‌تر در دل‌مان جای گرفته است. از سوی دیگر؛ ما ملزم به اطاعت از قوانین الهی هستیم. او این پرسش را مطرح کرد که افعال آدمی کدامین غایت را تحقق می‌بخشند؟ پاسخ او به این پرسش این بود آن کار در نزد خداوند پذیرفتنی است که نیک باشد. نیکی اخلاقی مستلزم اطاعت از قانون الهی است.

غایت فعل اخلاقی که قانون‌گذار الهی وضع می‌کند باید به خیر و صلاح نه این یا آن انسان، بلکه به خیر و صلاح انسان به وجه کلی باشد، یعنی همه انسان‌ها. بدین سان، بارکلی باور داشت که خود دوستی عقلانی، فراگیرنده غیرخواهی است (کاپلستون، صص ۲۷۶ - ۲۴۸؛ در ساختار این بحث از این مأخذ بهره کافی بردم؛ (Phyll Vandenberg in Internet Encyclopedia of Philosophy).



## مآخذ

### فارسی

- باتلر، ایمون، *اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، نشرنی ۱۳۸۷.
- باربور، ایان، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز دانشگاهی ۱۳۶۲.
- برلین، آیزایا، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۶۸.
- حقی، علی، *فلسفه زان ژاک روسو*، مشهد، انتشارات فلسفه علم ۱۳۹۶.
- دورانت، ویل و آریل، *تاریخ تمدن (جلد نهم) عصر و لتر*، ترجمه سهیل آذری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۴.
- رافائل، د.د. *آدم/سمیت*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، انتشارات طرح نو ۱۳۷۵.
- سروش، عبدالکریم، *اخلاق خدا/یان*، تهران، انتشارات طرح نو ۱۳۸۰.
- غنی‌نژاد، *مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد*؛ تهران، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه ۱۳۷۶ ————— درباره هایک، تهران، نگاه معاصر ۱۳۸۰.
- فروغی، محمدعلی، *سیر حکمت در اروپا*، تهران، انتشارات تهران مصور ۱۳۴۴.
- فولوند، عزت‌الله، *در سنگر آزادی (فریدریش فون هایک)*، تهران، لوح فکر ۱۳۸۲.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه (جلد ۵) فیلسوفان انگلیسی*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، انتشارات سروش و انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۰.
- *تاریخ فلسفه (جلد هشتم) از بتنام تا راسل*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش ۱۳۷۰.
- کوزور، لیویس، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۹.
- گری، جان، *فلسفه سیاسی هایک*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، انتشارات طرح نو ۱۳۷۹.
- وارن. جی. سیمونلز و استیون جی. مدام، *تاریخ اندیشه‌های اقتصادی*، ترجمه محمد حسین وفار، تهران، نشر مرکز ۱۳۹۱.

انگلیسی

- Edward, Paul, *The Encyclopedia of Philosophy* (volume 5) Macmillan 1964.
- Mclean, Iain and Alistair Mcmillan, *Consise Dictionary of Politics*, Oxford 2003.
- Goldsmith in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*.
- Scruton, Roger, *A Dictionary of Political Thought*, Harper and Row 1982.
- Vandenberg, Phyllis, in *Internet Encyclopedia of Philosophy*.